

جمهوری ایرانی بر چگونه بینشی از انسان پیدایش می یابد ؟ شناختِ « هنگام » در تاریخ

برترین شناخت ، شناخت دگرگونه شدنیهاست
برترین شناخت ، شناخت چیزهائست که تغییر می
یابند
هرزمانی، هنگام تحول دادن گذشته به آینده است

میگویند چون همه چیزها درگیتی، فانی (گذرا) هستند ، پس بی ارزش یا کم ارزشند ، و یا به خودی خود ، ارزشی ندارند ، بلکه فقط وسیله برای رسیدن به « آنچه نمیگذرد » میباشد . اصل زندگی و زندگی حقیقی ، ناگذراست ، که فراسوی جهان گذرا و روند گذر و تغییر میباشد . آن شادی که هیچگاه نمیگذرد و تغییر نمیکند ، شادی حقیقی است و شادی که نیامده ، میگذرد ، و تغییر میکند ، ارزشی ندارد . شادی که نمیگذرد و به طور ابدی باقیست ، غایت زندگی و برترین ارزش درگیتی میباشد . پس باید آنچه را گذراست ، وسیله برای رسیدن به « آنچه هرگز نمیگذرد » ساخت ، چون شادی که میگذرد ، به خودی خودش ، ارزشی

ندارد . پس باید زندگی گذرا درگیتی را ، تابع غایت رسیدن به شادی ناگذرا در فراسوی زمان کرد . گستره ای ناپیدا در فراسوی زمان گذرا هست ، که در آنجا بطور ابدی ، شادی بیکران است . هر عملی و فکری و گفتاری در زندگی گذرا ، باید وسیله رسیدن به این غایت ، یا شادی ناگذرا گردد . آنچه را میگذرد ، باید تابع و محکوم « آنچه نمیگذرد » کرد . این اندیشه ، تنها زندگی فرد را معین نمیسازد ، بلکه همه جامعه ، مانند فرد ، باید زندگی گذرای خود را درگیتی ، تابع شادیهای ناگذرا کنند که پس از زندگی بدان خواهند رسید . سراسر اجتماع باید تابع این غایت و این ارزشها گردند ، و حکومت ، مکلف است اجتماع را برای رسیدن به چنین سعادت ، رهبری کند .

این اندیشه ، فقط دوجهان از هم بریده (دنیا و آخرت) را در ادیان پدید نمیآورد ، بلکه پیایندهای دیگری نیز در خود همین گیتی هم دارد . بر پایه این اندیشه ، « اجتماع و قوم و ملت و امت و حزب » ، « هستیهای ناگذرا » بشمار میآیند ، و « فرد » در آنها ، به کردار « هستی گذرا وفاتی » ، تابع این « کل های ناگذرا » میگردد ، و این کل ها ، غایت اصلی میگردند ، و « فرد » در اجتماع و قوم و ملت و امت و حزب ، به کلی از « اصالت و غایت » انداخته میشود ، چون فرد را میتوان برای بقای اجتماع و قوم و ملت و امت و حزب و طبقه ، قربانی کرد و از آن گذشت . « فرد » ، موجودی گذرا هست ولی اجتماع ، موجودی ناگذرا میباشد . ارجحیت دادن هر شکلی از اجتماع (چه شهر باشد و چه قوم باشد و چه ملت و امت باشد و چه حزب و طبقه باشد و...) به فرد ، آزادی فردی را ، قربانی آزادی یک کل میکند ، و این با تصویر انسان در فرهنگ ایران ، در تضاد است .

جدا کردن دوگونه پدیده « گذرا » از « ناگذرا » و ایجاد دوگستره متضاد هستی، در فرهنگ اصیل ایران نبوده است ، و نخست در دین زرتشت ، پیدایش یافته است .

در فرهنگ ایران ، درست ، « دگر دیسی » و « دگرگونه شوی » و « تازه شوی » و « تحول و تغییر » ، گوهر خدا هست . از این رو ، خدا ، خودش زمانست ، خودش درگذشتن ، میگردد (دگردیس میشود) . درست دگرگونه شوی و دگردیسی و تازه شوی ، برترین ارزش است ، چون خدائست . وارونه آنچه در این ادیان بر اذهان چیره گردیده است ، چیزی که ناگذرا و ابدی و « همیشه همان میماند که هست و تغییر نمیکند » ، خدائی (یا الهی) نبود .

فروزه اصلی خدا (= ارتا) بقا و جاودانی در این راستا نیست . خدا ، اینهمانی با ابدیت و بقای بی جنبش ندارد . بلکه خدا در فرهنگ ایران ، « هستی همیشه تازه شونده ، همیشه تازنده ، همیشه روان ، همیشه دگردیس شونده ، همیشه شونده ، همیشه درگشتن » است . زندگی (جان) و زمان ، هر دو یک خدا هستند که « رام » باشد . جان و زمان باهمند، و باهم میگردند ، تحول می یابند ، و چون همیشه، چیز دیگر میشوند ، همیشه در جنبش است که « هستند » . هستی در جنبش است . هستی، روانست . آنچه روان هست ، به هم پیوسته است و فانی نیست ، بلکه تغییر صورت به خود میدهد و « جامه اش را میگرداند » . خدا ، اصل همیشه « دیگر شونده » ، « پیوسته تازه و نوشونده » است . رود یا جوئی که از دیدگاه امروزه ما میگذرد، آبیست که پیوسته میرود، و صورت دیگر به خود میگیرد، ولی فانی نمیشود . رویندگی و زندگی ، فراروئی و بالندگی و گشتن و شدن و تحول یابی است . در پیش رفتن ، در فراتر رفتن ، در فراز رفتن

، دگردیسی به خود میدهد . زندگی وجان ، نمیگذرد، بلکه ،
دگردیسی می یابد .

خدا هم در روند دگردیس شدن ، جهان جان را میآفریند . در این
« گشتن » ، درهرآنی ، تازه ونو میشود و به خود ، صورت
دیگر میدهد . همیشه ازیک صورت به صورت دیگر، روان
است . چیزی تازه میشود که « می تازد، می جنبد ، میشود » .
خدا ، اصل همیشه تازه شونده است ، معنای واژه مُرغ
(دره زوارش: تنگوری = تن + گوری = زهدان همیشه تکون یابی
ازنو)، همیشه تازه شوی است. ازاین رو خدا، سیمرخ نامیده
میشد . زندگی، اصل همیشه تازه شونده است . این برترین
ارزش در فرهنگ ایرانست . ازاین رو نام سیمرخ ، « ارتا فرورد
» بود . « فرا + ورد » که امروزه به شکل « فروهر» درآمده
است ، ازواژه « ورتن = وردن = گرد- یدن » برآمده است و
بیان همین « دیگرگشتن » است . « ارتا » که تخم و « آتش جان »
و بیخ زندگی هرانسانست ، اصل دگردیس شونده ، فرارونده ،
پیش رونده ، پیوسته تازنده وتازه شونده هست .

زندگی، « میگردد » . گشتن (تحول یافتن ، دگردیسی یافتن ،
غیر ازگذرابودنست ، غیر از، دست دادن گوهر هستی خود
است . آنچه هست، دیگرگونه میشود ، ولی از دست داده نمیشود
وفانی نیست و از دست داده نمیشود و از میان نمی رود . زندگی،
زنجیره به هم پیوسته « گشت گاه ها » است . درهرگشتنی، چهره
ای از سرشاری و غنای زندگی، پدیدارمیشود . هرآنی ، چهره ای
دیگر، از غنای نهفته زندگی ، به خود شکل میگیرد . زندگی ،
نمیگذرد و فانی نمیشود ، بلکه هرآنی ، « هنگام » پیدایش برآیند
دیگری از فروهر یا تخم خدا درانسانست . زندگانی ، مجموعه
وطیف « هنگام ها » است . در فرهنگ ایران ، نیکی نیز تکرار
یک عمل در همه جا و در همه زمانها نیست بلکه ، عملیست که به

« هنگام » کرده شود . شناختِ واقعی، شناخت « هنگام و هنگامها » است . یک کار تاریخی یا یک کار سیاسی یا یک کار اخلاقی ، کار به « هنگام » است . حفظ کردن معلومات و تئوریهها و قرآن و تورات و گاتا ، اندیشیدن زنده نیست ، بلکه اندیشیدن انسان در هنگام ، و شناخت ویژگی بی نظیر و منحصر به فرد آن هنگام ، و به کاربرستن چنین شناختی، شناخت حقیقی است . اندیشیدن ، اندیشیدن به هنگام هست . هنگام ، گشتگاهی از زمانست که روند نوکردن گذشته به آینده است . در هنگام ، گوهر گذشته ، به گوهری که میآید ، به آینده ، تحول داده میشود . آینده ، همان گذشته نمی ماند که اندکی از اصلتش کاسته میشود . « هنگام » ، که « گره زمان » است ، بی نظیر و تکرارناشدنی است . انسان ، در هنگام ، شاهد از دست دادن گوهر زندگی خود نیست ، بلکه دست درکار تحول دادن آنچه بوده است ، به آنچه خواهد آمد ، میباشد .

یاد گرفتن یک مشت معلومات و بکار بستن آنها ، بدون شناخت « هنگام » در اجتماع ، زادگاه همه خطرها در زندگی اجتماعی و فردی است . واقعیت بخشی این گونه معلومات و آموزه ها در زندگی فردی و اجتماعی، مسخسازنده « واقعیت » هستند ، و درست آنها هستند که از گیتی ، دوزخ میسازند . زمان در زندگی ، مجموعه هنگام ها است . هر هنگامی ، فرصت تازه برای افشاندن سرشاری زندگی است که پیشتر نمی شناخته ایم و در نمی یافته ایم ، و اکنون آن را می یابیم که زندگی را می افزاید .